

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ایمانوئل نس استاد علوم سیاسی
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: علی مشرف
۱۳ فبروری ۲۰۲۵

مارکسیسم غربی، ضد کمونیسم و امپریالیسم

(۵)



مارکسیسم نو محافظه‌کار، رقابت بین امپریالیستی و جنگ سرد جدید

در حالی که هژمونی اقتصادی جهانی ایالات متحده به طور اقتصادی، نظامی، فرهنگی و سیاسی در پی نظم مبتنی بر قوانین (قواعد) امریکائی «جنگ‌های ابدی» زیر سؤال برده شده است، تعدادی از مارکسیست‌ها مواضع نو محافظه‌کارانه را اتخاذ کرده‌اند و به اشتباه مفهوم رقابت بین امپریالیستی لنین را از رقبای جهانی فرضی که تهدیدی برای ایالات متحده ایجاد نمی‌کنند، بلکه به دنبال جهانی چند قطبی مبتنی بر اصول احترام متقابل موجود در منشور سازمان ملل متحد هستند، کپی برداری کرده‌اند. به طور متناقض، این نظریه‌پردازان جنگ سرد جدید ادعا کرده‌اند که دولت‌های چند قطبی که در برابر گسترش قدرت اقتصادی و نظامی ایالات متحده و غرب مقاومت می‌کنند (به ویژه چین، روسیه، ایران و سایر کشورها) دشمنان اصلی هستند (باند و گارسیا ۲۰۱۵؛ هنسمن ۲۰۱۸؛ پروبستینگ ۲۰۲۲). آشکارا اشتباهاً تنش‌های نظامی را به روسیه و چین نسبت می‌دهد، حتی در حالی که ناتو به سمت شرق به سمت اتحاد جماهیر شوروی سابق گسترش می‌یابد و به دنبال کنترل شرق اقیانوس آرام است. در مجموع، طرفداران رقابت بین امپریالیستی مداخله غرب در امور داخلی چین را نادیده می‌گیرند، کشوری که توسط امپریالیست‌های غربی اشغال شده

بود اما از سال ۱۹۴۹ یک اینچ مربع از خاک خارجی را اشغال نکرده است. در اصل، مارکسیست‌هایی که ادعا می‌کنند جهان اکنون در مرحله رقابت بین امپریالیستی قرار دارد، به دنبال ایجاد برابری بین مداخلات جهانی ایالات متحده و واکنش‌های دفاعی مدعیان چند قطبی هستند.

مارکسیست‌های ضد امپریالیستی به طور مداوم به عنوان حامیان سوسیالیسم واقعاً موجود و با تمسخر به عنوان «اردوگاهی» و «تانکی» که از دولت‌های سوسیالیستی موجود حمایت می‌کنند، توسط مخالفان و توسط چپ‌هایی که مارکس و لنین را در مورد الزام ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا اشتباه تفسیر می‌کنند، مورد تمسخر قرار می‌گیرند. اما از دهه ۱۹۵۰، برخی از مدارس و مجلات مارکسیست غربی در عوض با ایالات متحده و غرب همسو شده‌اند تا از تحریم‌های اقتصادی و جنگ علیه کشورهای انتخابی که آنها را اقتدارگرا می‌دانند، حمایت کنند و به دنبال اعمال اصلاحات نئولیبرال بازار آزاد باشند که منجر به فقر بالا و نابرابری در هندوچین، ایران، عراق، لیبیا، کوریا شمالی، سومالی، یوگسلاوی و فراتر از آن شود. به طور قابل توجهی، مجلات «چپ» *New Against the Current* و *Politics* از ناتو و نظامی‌گری غربی، تحریم‌های اقتصادی و نظم مبتنی بر قوانین آن حمایت می‌کنند و چندجانبه‌گرایی را رد می‌کنند.

پس از بیش از نیم قرن نئوکولونیالیسم و بیش از ۳۰ سال سلطه ایالات متحده، جهان وارد یک تغییر دیالکتیکی به سمت اتحاد قدرت امپریالیستی از طریق تضعیف و انحلال پیکربندی‌های منطقه‌ئی و جلوگیری از اتحاد قابل تحقق و ترویج واگرایی هویتی شده است. امروزه، تعداد بیشتری از طرفداران یک سیستم جهانی چند قطبی از تغییر جهانی از تسلط امپریالیستی و هژمونیک ایالات متحده و غرب به یک سیستم چند قطبی حمایت می‌کنند، که در آن دولت‌های ضعیف و دو قطبی که معمولاً در جنوب جهان یافت می‌شوند می‌توانند متحد شوند و ظرفیت پیشبرد منافع منطقه‌ئی را به دست آورند. نکرومه تشخیص داد که نئوکولونیالیسم در دوره پس از استقلال با پیامدهای «فاجعه‌بار» برای دولت‌های تقسیم‌شده جنوب گسترش خواهد یافت. او اظهار داشت:

نئوکولونیالیسم بر اساس اصل تجزیه قلمروهای استعماری بزرگ و متحد سابق به تعدادی از کشورهای کوچک غیرقابل دوام استوار است که قادر به توسعه نیستند و باید برای دفاع و حتی امنیت داخلی به قدرت امپریالیستی سابق متکی باشند. سیستم‌های اقتصادی و مالی آنها، مانند دوران استعمار، با سیستم‌های حاکم استعماری سابق مرتبط است. (نکرومه ۱۹۶۶، xiii)

او بدرستی پیش‌بینی کرد که نئوکولونیالیسم کنترل امپریالیستی را از یک دولت شمالی واحد به سمت دولت‌های رقیب که به دنبال محافظت از منافع اقتصادی در جهان سوم هستند، تغییر خواهد داد (نکرومه ۱۹۶۶، xv) و حوزه‌های نفوذ اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک را تحت تأثیر قرار می‌دهد (۲۳۹). جالب توجه است که نکرومه تشخیص داد که جهان اول دولت‌های رفاه را ایجاد کرده است که درگیری طبقاتی را از طریق استخراج ثروت از جنوب کاهش می‌دهد، در نتیجه «درگیری بین فقیر و غنی را از مرحله ملی به مرحله بین‌المللی منتقل می‌کند» (۲۵۵)

نتیجه‌گیری: انترناسیونالیسم کارگری؟ حال و آینده

تمرکز جدید بر امپریالیسم، ردی بر آرکتایپ مارکسیسم غربی سوسیالیسم و کمونیسم است که توسعه قدرت ملی انقلابی را در میان دولت‌های جهان سوم انکار می‌کند. مارکسیست‌های غربی خودشان از تسلط حفظ‌شده نئوکولونیالیستی بهره‌مند می‌شوند، زیرا طبقات کارگر غربی به بهره‌کشی و ستم بر زمین، منابع طبیعی و کارگران در جنوب جهان وابسته هستند. تبادل نابرابر آرگیری امانوئل برای درک تداوم امپریالیسم اقتصادی ضروری است که بدون ظهور

دولت‌های ضد امپریالیستی و ضد هژمونیک سوسیالیستی، یک سیستم جهانی نابرابری را حفظ خواهد کرد (امانوئل ۱۹۷۲). تبادل نابرابر نشان می‌دهد که دوام امپریالیسم برای استخراج نیروی کار مازاد از کارگران بسیار بهره‌کشی‌شده‌ای که در خارج از هسته امپریالیستی زندگی می‌کنند، ضروری است.

جهان ثابت نیست و تغییرات و انحرافات ایزودیک در سیستم جهانی رخ می‌دهد؛ به عنوان مثال، انحلال اتحاد جماهیر شوروی و ظهور چین. به دنبال مائو تسه‌تونگ، تورکیل لاوسن مشاهده می‌کند که تضاد اصلی در یک پیوند تاریخی و مادی تعبیه شده است که ثابت نیست بلکه بر اساس نیروهای دیالکتیکی در جهان تغییر می‌کند. در زمینه سیستم جهانی، این تضاد از طبقه کارگر شمال جهان به یک سیستم جهانی تغییر کرد که در آن مرکز بهره‌کشی سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم بر جنوب جهان متمرکز شد (لاوسن ۲۰۲۰).

برای درک «تضاد اصلی»، باید بر درک امپریالیسم غربی و شمالی و مقاومت طبقه کارگر در افریقا، آسیا و امریکای لاتین تمرکز کرد. قضاوت در مورد پروژه‌های سوسیالیستی ضد امپریالیستی در حاشیه و نیم‌حاشیه به عنوان معادل پروژه امپریالیستی غربی صحیح نیست. از این نظر، مارکسیست‌های غربی معاصر تحت تأثیر مخالفت با حضور جهانی رو به رشد پروژه‌های سوسیالیستی واقعاً موجود چند قطبی در جنوب جهان قرار دارند، آنها را معادل امپریالیسم غربی می‌دانند و آنها را قبل از این که فرصتی برای ظهور داشته باشند، محکوم به شکست می‌کنند. ما نباید پروژه‌های سوسیالیستی را قبل از موعد مقرر به مرگ محکوم کنیم زیرا آنها بخشی از یک مسیر طولانی‌تر نیروهای طبقاتی هستند (ویلیامز ۱۹۸۰).

فرانسیس استونر ساندرز، در کتاب (2000) *Who Paid the Piper?*، شواهدی ارائه می‌دهد که ضد اطلاعات غرب بخش عمده‌ای از شواهد را در دوره پس از جنگ جهانی دوم جعل کرده‌اند. این بدان معناست که نباید قدرت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی عظیم رسانه‌های غربی را در پنهان کردن حقایق تاریخی پیشرو توسط مخالفان خود دست کم گرفت. امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران بیش از حد کشورهای حاشیه‌ای و نیم‌حاشیه‌ای را به دلیل فعالیت‌های آنها در جهان سوم محکوم می‌کنند تا این که سعی کنند بر دستاوردهای آنها تمرکز کنند. هنگامی که دولت‌های سوسیالیستی جهان سوم با امپریالیسم مخالفت می‌کنند، با مقاومت شدید مواجه می‌شوند و گاهی اوقات باید تاکتیک‌ها و ستراتیژی خود را تغییر دهند.

علاوه بر این، بر عهده ضد امپریالیست‌ها است که در عمل و پراکسیس فکری مشارکت کنند. ما نباید اشتباهات پروژه‌های ضد امپریالیستی را محکوم کنیم (همانطور که مارکسیست‌های غربی تمایل دارند)، علی‌رغم دستاوردهای آنها، مانند توماس سانکارا در بورکینافاسو، ایجاد برابری و بهبود شرایط زنان و محیط زیست (هارش ۲۰۱۳؛ موری ۲۰۱۸؛ پیترسون ۲۰۲۱). پیشبرد درگیری طبقاتی یک فرآیند تئولوژیکی *Teleological* است اما دارای بسیاری از تناقضات و نقص‌ها است که ممکن است شامل «یک قدم جلو و دو قدم عقب» باشد (لنین [۱۹۰۴] ۲۰۲۱).

سوسیالیست‌های ضد امپریالیستی باید محکم در تاریخ و تناقضات شرایط مادی و توسعه تاریخی سرمایه‌داری ریشه داشته باشند. با این حال، آنها همچنین باید علل اصلی پیامدهای ناخواسته و الزام حمایت از پروژه‌های ناقص در برابر امپریالیسم غربی را درک کنند. ما باید به پروژه‌های سوسیالیستی زمان بدهیم تا جوانه بزنند و قدرت خود را تحکیم کنند قبل از این که در مورد اثربخشی آنها قضاوت کنیم. پس از همه، بسیاری از ضد امپریالیست‌های خودخوانده در غرب بیشتر تمایل دارند که پروژه‌های سوسیالیستی جوانه زده را در جنوب جهان تحقیر کنند تا این که به همدستی دولت‌های خود در تضعیف کشورهایی که سرمایه داری نئولیبرال و نظم مبتنی بر قوانین ایالات متحده را نمی‌پذیرند، اذعان کنند.

انتقادات مکرر مارکسیست‌های غربی از عملکرد اقتصادی پس از تحریم‌ها، دولت‌ها را از مشارکت در تجارت باز می‌دارد و به پیشگویی‌های خودآینده تبدیل می‌شود.

سازماندهی فرا ملی برای ایجاد یک جنبش بین‌المللی کارگری ضروری است، اما بدون تشخیص شکاف جهانی و تبادل نابرابر بین شمال و جنوب جهان غیرممکن است. مارکسیست‌های غربی و چپ باید بهره‌کشی طبقاتی را در درجه اول به عنوان یک شکاف جهانی در نظر بگیرند که فقط از طریق سازمان‌های سیاسی مشخص قابل رسیدگی است. در عصر حاضر، امپریالیسم اقتصادی در حال گسترش است زیرا جنوب جهان مرکز تولید و زنجیره‌های تأمین جهانی است و برای سرمایه‌داران بین‌المللی که عمدتاً در شمال جهان مستقر هستند، پیشبرد ارزش مازاد حیاتی است. زنجیره‌های کالا باعث پیشرفت همبستگی و همکاری بین‌المللی نمی‌شوند. در واقع، آنها برای تقسیم طبقه کارگر جهانی استفاده می‌شوند، زیرا کارگران مهاجر داخلی و بین‌المللی با حقوق کمتر در پائین‌ترین نقطه سیستم تولید و توزیع جهانی تحت نولیبرالیسم جهانی قرار دارند.

زنجیره‌های کالای جهانی منجر به طبقه‌بندی و تقسیم طبقاتی می‌شود و سوسیالیست‌ها و ضد امپریالیست‌های مصمم باید با گسترش و رشد آنها مخالفت کنند (سواندی ۲۰۱۹). مبارزات محلی ناپیوسته در درون زنجیره‌های کالا پتانسیل کمک به رادیکالیسم و قدرت سازمانی جنبش‌های طبقاتی در درون دولت‌های ملی شمال جهان را ندارند. تشکیل دولت‌های سوسیالیستی که در برابر تبعیت در سیستم جهانی مقاومت می‌کنند، مهم‌ترین پیش‌شرط برای تقابل با امپریالیسم اقتصادی است. با این حال، در ۳۰ سال گذشته، ظهور پسامارکسیسم بر زبان، هویت، پست‌مدرنیسم و خودمختاری به عنوان شکل جدیدی از فعالیت، تمرکز کرده و جایگزین حزب سیاسی و اتحادیه تجاری شده است. در حالی که بررسی ماهانه به ضد امپریالیسم تمرکز کرده است، ورسو بر انتشار پسامارکسیست‌هایی تمرکز کرده است که اقتصاد سیاسی و امپریالیسم را در نظر نمی‌گیرند. نظریه‌پردازان برجسته پست‌مدرنیست شامل آلن بادویو، شانتال موف، ارنستو لاکلاو، اسلاوی ژیژک، اتیان بالیبار، فلیکس گواتاری و جورجو آگامبن هستند. جان هالووی (۲۰۰۲)، جامعه‌شناس پسامارکسیستی که با انقلاب‌های سوسیالیستی مخالف است، با ستایش جنبش‌های سیاسی آنارشیستی و ضعیف در جنوب جهان که نتوانسته‌اند قدرت را به دست بگیرند، مانند زاپاتیستاها، در خدمت امپریالیسم عمل می‌کند. در مخالفت با احزاب سیاسی منضبط مارکسیستی، حمایت از AES و جنوب جهان، ظهور یک چپ پسامارکسیستی امپریالیستی از سال ۱۹۸۰ تا کنون در مرکز صحنه قرار گرفته است.

فیلسوف فرانسوی آلن بادویو نماینده تفکر پسامارکسیستی است که رویدادهای پراکنده، برخوردها و لحظات ناهماهنگی بی‌معنی را به عنوان جایگزینی برای سازماندهی اولویت می‌دهد. او حزب سیاسی را فرسوده می‌داند و در عوض دیدگاهی ضد حزب و ضد دولت را ترویج می‌کند که فرد را به عنوان یک نیروی رهائی‌بخش، شناخته شده به عنوان یک «سازمان سیاسی» اولویت می‌دهد (بادویو ۲۰۱۳). در اصل، رد حزب و دولت محکومیتی بر سوسیالیسم واقعاً موجود است، موضعی سازگار با آنارشیست‌ها و چپ‌های خودمختار. صریحاً بگوئیم، گرایش فکری ضد حزب و ضد دولت مارکسیست‌های غربی ریشه در فردگرایی بورژوازی بازار آزاد جهان اول دارد که بیش از ۵۰۰ سال از هسته امپریالیستی در حال گسترش ایجاد شده است. شوونیسم ملی گسترش استخراج منافع مادی طبقات امپریالیستی مسلط است، یک فرآیند نئوکولونیالیستی که حتی پس از استعمارزدائی رسمی نیز ادامه دارد. به طور جمعی، روشنفکران پسامارکسیستی از شکل حزب و دولت صرف نظر می‌کنند و ویرانی را که امپریالیسم غربی بر جهان سوم تحمیل کرده است و ایر بهره‌کشی که باعث ایجاد شکاف بین شمال و جنوب شده است، نادیده می‌گیرند. امیا کومار باگچی نشان می‌دهد که «سیستم‌های دولتی و عملکرد آنها بخشی ضروری از نظریه‌پردازی آنها بود.» او دیدگاه لنین در مورد

امپریالیسم مدرن را دنبال می‌کند: «... به عنوان یک پدیده سیاسی با ریشه‌های عمیق در سرمایه داری انحصاری. ابزار مبارزه با امپریالیسم نیز باید سیاسی باشد؛ ابزارها با توجه به زمینه تاریخی-ملی خاص انتخاب خواهند شد» (باگچی ۱۹۸۳، PE-10)

بنابراین، حزب و دولت در طول ۵۰۰ سال گذشته بخش جدائی ناپذیری از پروژه امپریالیستی بوده اند. تحقیقات بیشتر باید نیروهای سیاسی و مادی را که جهت‌گیری‌های فکری ترسیم شده در این مقاله را هدایت می‌کنند، از جمله انکار مسؤلیت گذشته و حال برای استخراج جنائی منابع در جنوب جهان، بررسی کند. آیا پایان حزب/ضد دولت تمدیدی از یک سلسله استثمار سیاسی و اقتصادی است که فقط از طریق سیاست و دولت-ملت قابل معکوس شدن است؟ بورسیه باید تکامل سوسیالیسم واقعاً موجود و مارکسیسم-لنینیسم به ضد کمونیسم چپ نو و اکنون «مارکسیسم» نئولیبرال سرمایه گذاری شده در برگشت ناپذیری جهانی شدن نئولیبرال را درک کند. آنچه مسلم است این است که ضد امپریالیست‌های غربی باید روند موجود در میان چپ‌ها را که سازمان‌های نامنظم و ناپیوسته‌ای را که خارج از دولت فعالیت می‌کنند به عنوان اشکال آینده مبارزه طبقاتی تلقی می‌کنند، رد کنند. مبارزات طبقاتی در مزارع، جوامع معدنی، کارخانه‌ها و مناطق کارگری رخ می‌دهد و از طریق مذاکره، جلسات و تصمیمات جمعی برای تأثیرگذاری بر سیاست و اقدامات دولتی در طول زمان ساخته می‌شوند.

امروزه، نیاز شدیدی به سازماندهی سیاسی و اجتماعی وجود دارد. سرمایه‌داری نئولیبرال از طریق گسترش مالکیت خصوصی و از طریق نئولیبرالیسم و نهادهای چندجانبه آن (صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی) بازارهای آزاد و مسؤلیت فردی را در مقیاس جهانی پیش برده است و مستلزم خروج دولت برای مشارکت در نظم سرمایه‌داری جهانی است. چپ ضد امپریالیستی در جنوب جهان باید قدرت سازمانی را که از دهه ۱۹۶۰ توسط بازار آزاد هژمونیک، با حمایت خشونت و قدرت نظامی، در همه جنبه‌های زندگی خرد شده است، بازسازی کند. به ویژه، جنوب جهان به سازمان‌های قوی، انعطاف‌پذیر، سوسیالیستی و ضد امپریالیستی نیاز دارد که مایل به مقابله با تسلط بازار آزاد هستند که توسط غرب جمعی پیش‌بینی شده است. نکرومه پیشنهاد می‌کند که جنبش‌های سیاسی در کشورهای کوچک بدون ایجاد بلوک‌های چند قطبی منطقه‌ای قادر به زیر سؤال بردن هژمونی غرب موفق خواهند شد (۱۹۶۶).

لوسوردو (۲۰۲۴) به یک پارادوکس ثابت در اندیشه مارکسیست‌های غربی اشاره می‌کند. در حالی که ممکن است از جنبش‌های سوسیالیستی حمایت کنند، آنها به همراه امپریالیست‌ها در مخالفت با سوسیالیسم پس از ایجاد و کسب قدرت سیاسی آن متحد می‌شوند. در دنیای واقعی، ضد امپریالیسم در غیاب نیروهای ضد هژمونیک معتبر قادر به زیر سؤال بردن ساختار قدرت غالب بی‌معنا است. مارکسیست‌های غربی در دنیای آرمان‌شهری گرفتار شده‌اند که در آن ایده سوسیالیسم برتر از واقعیت سوسیالیسم است که در آن تاریخ با تناقضات و نقص‌ها ادامه می‌یابد. به این ترتیب، مارکسیست‌های غربی مسیر واقعی به سوی سوسیالیسم، که به عنوان کنترل دولت بر اقتصاد به نفع کارگران و دهقانان تعریف می‌شود، ندارند. ما نیازی نداریم که سوسیالیسم را تصور کنیم؛ این در اشکال متعدد وجود دارد و با دشواری‌های مداوم روبه‌رو است. متأسفانه، مارکسیست‌های غربی، دگماتیست‌ها، آنارشیست‌ها و آرمان‌شهری‌ها تضاد اصلی را ارائه می‌دهند.

یادداشت درباره نویسنده

ایمانوئل نس استاد علوم سیاسی در کالج بروکلین، دانشگاه سیتی نیویورک و استاد مدعو جامعه‌شناسی در دانشگاه یوهانسبورگ است. آخرین انتشارات او شامل مهاجرت به عنوان امپریالیسم اقتصادی (۲۰۲۳) است. او در حال نگارش کتابی در مورد اثر بخشی و قدرت منحصر به فرد جنبش کارگری چین است.

[۰۲ فیروزی ۲۰۲۵](#)